

متافیزیک‌های شرقی و منطق جدید

متافیزیک‌های شرقی و منطق جدید



بررسی نسبت میان منطق و فلسفه اسلامی در گفت‌وگو با دکتر لطف‌الله نبوی

متافیزیک‌های شرقی و منطق جدید

گروهی منطق را به منزله مقدمه و ابزار تحصیل و کسب فلسفه و علوم می‌دانند و جمعی آن را علمی مستقل دانسته و به‌عنوان یکی از اجزای فلسفه می‌شناسند.

ارسطو، منطق را قسمتی از اقسام حکمت نمی‌دانست بلکه آن را آلت و ابزار تحصیل شعب مختلف حکمت می‌شناخت. پس از ارسطو، رواقیون که به منطق توجه زیادی نشان می‌دادند، آن را علمی مستقل و اصیل و جزو فلسفه و در ردیف سایر علوم فلسفی می‌دانستند. از آن پس نیز این اختلاف نظرات درباره جایگاه منطق، همواره موجود بوده است. منطق که از قواعد عمومی فکر و استدلال و بالاخره طریقه احتراز از خطا صحبت می‌کند، در عین اصالت و استقلال از علوم دیگر وسیله تحصیل و کسب همه علوم از جمله فلسفه است؛ یعنی همه علوم باید در اتخاذ روش صحیح خود، از این علم استمداد جویند و با راهنمایی آن قدم بردارند و قواعد خود را به آن عرضه کنند تا چیز نادرستی وارد آنها نشود. در تبیین رابطه منطق با علوم و فلسفه با دکتر لطف‌الله نبوی، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس به گفت‌وگو نشستیم. از نبوی کتاب‌های [#171](#)؛ مبانی منطق و روش‌شناسی، [#171](#)؛ مبانی منطق جدید، [#171](#)؛ مبانی منطق موجّهات، [#171](#)؛ منطق سینوی به روایت نیکلاس‌رشر، [#171](#)؛ تراز اندیشه و [#171](#)؛ مبانی منطق فلسفی» منتشر شده است.

[#8226](#)؛ جناب آقای دکتر با توجه به تعریف دانش منطق آیا می‌توان گفت همه علوم ارزش معرفتی خود را با منطق به دست می‌آورند؟

اولین نکته‌ای را که می‌توان از سیر تاریخی منطق و ارتباط آن با علوم و فلسفه دریافت این است که توجه داشته باشیم که امروزه اینگونه نیست که منطق فقط ارتباطی با فلسفه به معنای اخص کلمه داشته باشد بلکه آنگونه که ارسطو مد نظرش بوده است، منطق به‌نحوی با همه علوم مرتبط است. منطق، ابزار استدلال کردن است و همه علوم به‌نحوی با استدلال سروکار دارند. اگر استدلال و دلیل آوردن را از علوم مختلف سلب کنیم علم ارزش معرفتی خود را از دست می‌دهد؛ می‌خواهد هر علمی باشد؛ در واقع منطق، ابزار دلیل آوردن است و چون مدعیات علمی در هر رشته علمی نیازمند دلیل است پس با منطق ارتباط پیدا می‌کند؛ البته ممکن است با پاره‌ای از علوم نسبت بیشتر و با پاره‌ای از علوم نسبت کمتری پیدا کند.

[#8226](#)؛ منطق با فلسفه و به‌طور خاص با فلسفه اسلامی چه ارتباطی داشته و دارد؟

تعریف معرفت از دیدگاه افلاطون Justified true belief یعنی باور صادق موجه است. 2 عنصر اساسی‌ای که در این تعریف معرفت وجود دارد شامل معرفت فلسفی هم می‌شود؛ یکی باور یعنی اذعان نفس و دیگری دلیل آوردن است؛ یعنی اگر شما باوری داشته باشید اما دلیلی برای آن ارائه ندهید معرفتی وجود پیدا نمی‌کند. آن هنگام یک باور از ذهن یک دانشمند تراوش می‌کند و تبدیل به معرفت می‌شود که همراه با دلیل شود. پس با همین تعریف ساده‌ای که از افلاطون داشتیم می‌توانیم نسبت را بفهمیم. فلسفه به‌عنوان یک معرفت و فلسفه اسلامی به‌طور خاص اصطلاحاً یک بخش ثبوتی دارد و یک بخش اثباتی.

بخش ثبوتی همان تأمل و تفکر فلسفی است و بخش اثباتی همان دلیل آوردن است که مورد نظر افلاطون است. ما به هر دو این بخش‌ها نیاز داریم. به عبارت دیگر فلسفه به‌طور کلی و فلسفه اسلامی به‌طور اخص محصول تعامل و تضارب و همراهی تفکر ثبوتی و اثباتی است. باید تفکر عمیقی وجود داشته باشد و این تفکر عمیق به درستی ابراز، اظهار و اثبات شود. معرفت فلسفی و نیز فلسفه اسلامی محصول و مولود تأمل و غور و غوص فلسفی از یک طرف و اثبات منطقی از طرف دیگر است. در این ارتباط نقش منطق را می‌توانیم متوجه شویم. نقش منطق از همان گذشته‌های دور و از زمان ارسطو به بعد ارزیابی کردن و دلیل آوردن است؛ یعنی مدعیات فلسفی را باید اثبات و به تعبیری موجه کند، بنابراین خود این ابزار نقش پلایشی و اثبات‌کنندگی در فلسفه دارد و نقش ایجادکنندگی ندارد، مثل این است که شما بپرسید ترازو چه نقشی در ایجاد کالا دارد؟

ترازو کالا را ارزش‌سنجی و ارزیابی می‌کند، خودش نقشی در ایجاد آن ندارد، البته اگر ترازوی منطقی وجود نداشته باشد معرفت هم وجود ندارد. پس یک مقام تولید و یک مقام ارزیابی وجود دارد. این تفکیک بسیار مهمی است که امروزه روش‌شناسان روی آن تأکید می‌کنند که حتماً مد نظر شما هم است؛ Context of discovery و Context of justification مقام گردآوری و داوری، مقام کشف و سنجش و مقام ارزیابی و دستیابی و به تعبیر قدما مقام ثبوت و اثبات.

فلسفه یک مقام ثبوت و یک مقام اثبات دارد، یک ظرف ایجاد و یک ظرف اثبات دارد، اینها را نباید با هم خلط کرد. نسبت منطقی با فلسفه همان‌طور که با همه علوم این نسبت را دارد، نقش اثباتی است نه نقش ثبوتی و ایجادی.

8226#؛ فلسفه اسلامی خصوصاً مکاتب اشراقی و صدرایی به‌نحوی از دین و مذهب تأثیر گرفته‌اند، آیا این تأثیر از مقام و منزلت این فلسفه‌ها می‌کاهد آنگونه که بعضی از کارشناسان مدعی هستند؟

فلسفه به‌طور کلی و متافیزیک به نحو خاص و فلسفه اسلامی به نحو اخص که عمدتاً دایرمدار بحث متافیزیک و وجودشناسی است، در مقام ثبوت، گردآوری، کشف و دستیابی از همه علوم دیگر مثل فیزیک، مذهب، عرفان و... می‌تواند بهره بگیرد. همان‌طور که مستحضر هستید فلسفه اسلامی چه از نوع سینوی، اشراقی و صدرایی به‌نحوی از مذهب ملهم بوده‌اند و استفاده کرده‌اند، همچنین از عرفان هم الهام گرفته‌اند به‌ویژه نزد ملاصدرا و حکمت متعالیه وی این مطلب به‌صورت جدی‌تر احساس می‌شود، اما تا وقتی که این الهام در مقام ثبوت قرار دارد هنوز فلسفه تولید نشده است؛ به تعبیری هنوز فلسفه ایجاد و معرفی نشده است. فلسفه به‌عنوان یک معرفت از تعامل و تضارب هر دو وجه ثبوتی و اثباتی به دست می‌آید. فرض کنید ملاصدرا، ابن سینا و سهروردی با تأمل در متون دینی، عرفانی و تأمل در عالم و آدم به یک دیدگاه فلسفی برسند اما این هنوز معرفت فلسفی نیست. معرفت فلسفی وقتی تشکیل می‌شود که فیلسوف از خلوت فردی خود خارج شود و به جلوت جمع وارد شود و برای مدعیات ذهنی خود و فلسفه خود دلیل بیاورد که این همان مقام اثبات است.

وقتی آثار ابن‌سینا یا ملاصدرا را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم بیان و اعتقاد آنها نیز همین است. ملاصدرا در آغاز اسفار می‌نویسد: «171#؛ والحکم به‌وجودها تحقیقاً بالبراهین لا اخذاً بالظن و التقليد؛ یعنی هر حرفی که می‌زنم با براهین می‌خواهم آن‌را محقق کنم.» ابن‌سینا در کتاب دانشنامه علایی که به زبان فارسی است عبارت بسیار زیبایی دارد که هم شامل فلسفه و هم شامل سایر علوم می‌شود؛ چون جامعیت علمی ابن‌سینا بسیار فراتر از ملاصدرا بود، در پزشکی، ریاضیات و بسیاری از علوم دیگر صاحب‌نظر بود و طبعاً جامعیت علمی‌اش بیشتر بود. در این عبارت ابن‌سینا نسبت منطقی با علوم و به‌طور خاص با فلسفه را بیان می‌کند و می‌نویسد: «171#؛ علم منطقی، علم ترازوست و علم‌های دیگر علم سود و زیان و هر دانشی که به منطقی سخته نشود یقین نبود پس به حقیقت دانش نبود.» پس در نظر ابن‌سینا علم، دانش مستدل است و اگر این وجه استدلالی را نداشته باشد و با ترازوی استدلال ارزیابی نشود اصلاً معرفت تشکیل نمی‌شود. البته استدلال در اینجا نه معنای عام کلمه مراد است که شامل استدلال قیاسی و استدلال استقرایی هر دو است. پس تأمل فلسفی در ظرف ذهن فیلسوف نقش می‌بندد و تا به جلوت جمع وارد نشده و اثبات نشود به معرفت فلسفی تبدیل نمی‌شود.

پس نسبت منطقی با فلسفه نسبت ایجاد نیست بلکه نسبت اثباتی است. بعد از اینکه یک تئوری فلسفی در ذهن یک فیلسوف ایجاد شد، آن چیزی که مورد اتباع است برهان است تا برهان نداشته باشد و به دانش مبرهن و مستدل تبدیل نشود مورد اتباع نیست (والمتابع هو البرهان). بنابراین اگر فکر کنیم که منطقی می‌تواند تولید فلسفه کند خطاست. منطقی رهبر خرد نیست، بلکه معیار خرد است. منطقی، خرد را رهبری نمی‌کند، در آنجا آبخورها و منابع دیگری وجود دارد که فیلسوف می‌تواند از آنها ملهم باشد. خلاقیت فیلسوف و عالم نقش اساسی‌ای در ایجاد تئوری‌های علمی دارد، اما و صداما و هزار اما، آن چیزی که فیلسوف، متفکر یا دانشمند یافت باید آن‌را اثبات، مستدل و مبرهن کند و این همان است که در تعریف افلاطونی معرفت دیده می‌شود.

8226#؛ اگر به‌صورت اجمالی تاریخ فلسفه اسلامی را بررسی کنیم، ابن‌سینا و تا حدودی سهروردی به مباحث منطقی پرداخته‌اند و حتی ابن‌سینا ابداعاتی در منطقی دارد که بسیار قابل توجه است اما از سهروردی تا ملاصدرا و حتی فلاسفه بعد از صدر، فلاسفه به منطقی کمتر توجه داشته‌اند و به آن پرداخته‌اند؛ یعنی در فلسفه اسلامی هرچه به اشراق و شهود توجه می‌شود از منطقی دورتر می‌شویم، آیا این از ارزش و اعتبار فلسفه می‌کاهد؟

این سؤال بسیار مهمی است. گفته شد که ظرف ثبوت با ظرف اثبات متفاوت است. ممکن است فیلسوفی در ظرف ثبوت چیزی را بیابد که ظرف اثباتی متناسب و متنظر خود را نداشته باشد. البته ارسطو و ابن‌سینا اساساً فیلسوفانی مشائی هستند. فیلسوف مشائی یعنی فیلسوفی که سعی می‌کند از منطقی در اثبات ایده‌هایش استفاده کند، پس شکی وجود ندارد که مقام داوری، ارزیابی و اثبات در فلسفه ارسطو و ابن‌سینا نقش اول را دارد. ابن‌سینا در کتاب شفا عبارتی دارد به نقل از فارابی و تأکید می‌کند که فارابی حق داشت منطقی را ابزار و خادم علوم نامیده است بلکه مخدوم و رئیس علوم نامیده است.

ابن‌سینا بیان می‌کند که خیلی از افراد فکر می‌کنند که منطقی خدمتگزار و خادم علوم است ولی اگر توجه کنیم که منطقی، ترازو و ابزار سنجش است پس تا از این ترازو و معیار و مکیال یک معرفتی خارج نشود معرفت نامیده نمی‌شود، پس نه تنها خادم نیست بلکه مهم‌تر از آن مخدوم و رئیس است.

منطقی است که می‌تواند نشان دهد که چه چیزی معرفت است و چه چیزی معرفت نیست. ابن‌سینا دقیقاً این را بیان می‌کند «171#؛ و هر دانشی که به منطقی سخته نشود یقین نبود پس به حقیقت دانش نبود»، این ترازو است که نشان می‌دهد که کدام علم است و کدام علم نیست، کدام فلسفه ارزش دارد و کدام فلسفه ارزش ندارد. فارابی می‌گوید منطقی، رئیس علوم است نه مرئوس،

مخدوم، علوم است نه خادم؛ یعنی همه اینها دلالت به این می‌کند که فارابی، ابن سینا و قبل از همه اینها ارسطو برای منطق اهمیت خاصی قائل بودند.

8226#ممکن است این ادعا درست باشد که فلاسفه اسلامی بعد از سهروردی، به اهمیت منطق توجه نداشته‌اند و یا توجه به شهود و اشراق اهمیت منطق را کم‌رنگ کرده باشد؟ عده‌ای از کارشناسان معتقدند توجه به اشراق و دوری از منطق موجب رکود در فلسفه اسلامی شده است.

گفته شد که ظرف ثبوت و ظرف اثبات می‌تواند با هم تفاوت پیدا کند. اگر فیلسوف در ظرف ثبوت به ایده‌ای دست پیدا کند که فکر کند ظرف اثباتی مناسب را در دسترس ندارد، این اتفاق می‌افتد که به منطق موجود گذشته کمتر اعتنا می‌کند نه اینکه منطق را انکار کند، بلکه منطق را در ارزیابی ایده‌های خودش ناکافی می‌داند. در این زمان است که فلسفه ظرف اثباتی مناسب خود را پیدا نمی‌کند. به همین خاطر است که منتظر می‌ماند تا ظرف اثباتی مناسب آن پیدا شود. اگر شما می‌بینید که در مکاتب اشراقی و صدرایی به منطق کمتر اعتنا شده است، به خاطر 2 علت بوده است؛ یکی اینکه تصور می‌شده است که منطق ارسطویی به نهایت و کمال خود رسیده است و دیگر حرف جدیدی نمی‌توان به آن اضافه کرد. دلیل دوم که شاید از اولی مهم‌تر باشد این است که تفکر فلسفه متعالیه و فلسفه اشراق به صورت کامل و نهایی نمی‌تواند با ظرف اثباتی ارسطو تبیین شود. دلیل آن هم روشن است.

اگر خوب دقت کنیم منطق ارسطو، منطق دو ارزشی است (صفر و یک، سفید و سیاه) گزاره‌ها یا صادق هستند یا کاذب «؛القضية قول یحتمل الصدق و الکذب» وقتی برای قضیه 2 ارزش قائل می‌شویم بسیاری از ایده‌های فلسفی که در تفکر اشراق و صدرا مطرح شده است غیرقابل تبیین و بیان است. مثلاً «؛تشکیک» مهم‌ترین رکن فلسفه اشراق و فلسفه متعالیه است. منظور از تشکیک در اینجا شک کردن نیست بلکه منظور حقیقت مشکک و دارای مراتب است؛ مثل نور. مشهورترین مثال فلسفه شرقی برای دریافت مقوله تشکیک مسئله نور است.

به تفاوت نور شمع، چراغ و خورشید نگاه کنید. همه اینها نور هستند و کسی نمی‌تواند بگوید که شمع نور ندارد ولی نور شمع کجا و نور خورشید کجا؟! پس می‌توان گفت نور قوی و اقوی و نور ضعیف و اضعف وجود دارد و مراتبی در این میان هست. اساس فلسفه اشراق، نور است و مهم‌ترین رکن نور، تشکیک و حقیقت تشکیکی آن است. این همان عبارتی است که حاج ملاهادی سبزواری در منظومه خود آورده و می‌نویسد: «؛الفهلویون الوجود عندهم/ حقیقة ذات تشکک تعم /مراتباً غنی و فقراً تختلف/ کالنور حیثما تقوی و ضعف»؛ حکمای فهلوی قبل از اسلام به وجود به مثابه یک نور نگاه می‌کردند که همچنان که نور قوی و ضعیف داریم وجود قوی و ضعیف نیز داریم.» میکروب، انسان، روح و واجب‌الوجود همه وجود دارند؛ خدا موجود است، انسان موجود است، ستاره موجود است و اسب موجود است، اما از این وجود تا آن وجود تفاوت فراوانی است، وجود هم همانند نور، تشکیکی است. به عبارت دیگر از مثال نور استفاده می‌شود تا در وجودشناسی از آن استفاده شود.

با توجه به این مثال بحثی که مطرح کردید روشن می‌شود؛ پس اولاً اگر می‌بینیم در فلسفه اشراق و حکمت متعالیه به منطق کمتر توجه شده، به خاطر این بوده که فکر می‌کردند که منطق به نهایت رسیده که البته تصور اشتباهی بوده است. امروزه می‌دانیم که منطق ارسطو و کل میراث منطقی گذشته بخش کوچکی از علم منطق را تشکیل می‌دهد.

ثانیاً اگر انگیزه‌ای پیدا نمی‌کردند که منطق را گسترش دهند به خاطر این بوده است که احساس می‌کردند منطق دوارزشی ارسطویی و سینوی نمی‌تواند همه ایده‌های فلسفی که در مقام ثبوت تولید شده در مقام اثبات، تبیین و اثبات شود.

8226#آقای دکتر! از یک طرف فرمودید اگر صحبت از فلسفه می‌شود باید نسبتی با مقام اثبات داشته باشد اگر مقام اثبات وجود نداشته باشد فلسفه و معرفت تشکیل نمی‌شود و از طرف دیگر گفتید که منطق ارسطویی کافی نبود که فلسفه اشراق و متعالیه خود را اثبات کنند، پس باید بگوییم که فلسفه اشراق و حکمت متعالیه معرفت نیست؟

به وضوح باید گفت که فلسفه نزد شیخ اشراق یا ملاصدرا صرفاً یک امر ذوقی نبوده است و آنها هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز از اثبات نمی‌دیدند. عبارتی که قبلاً از مقدمه اسفار ملاصدرا بیان شد دلالت بر همین مطلب دارد اما به نظر می‌رسد که ملاصدرا منطق ارسطویی را به صورت کامل برای تبیین حقایق عالی فلسفه خود مناسب نمی‌یابد چرا که دائماً و به تواتر از مقوله «؛برهان عرشی» و «؛برهان مشرقی» سخن می‌گوید. اینجاست که این فلسفه‌ها با میراث امروزی منطق ارتباط دقیق‌تری پیدا می‌کنند. امروز حوزه‌های مختلفی از منطق گسترش پیدا کرده است که امکان اینکه ظرف اثباتی مناسبی برای ایده‌های فلسفی پیدا شود وجود دارد. امروزه منطق‌های چندارزشی، غیرکلاسیک، غیراستاندارد، کوانتومی، شهودی، منطق آزاد و از همه مهم‌تر منطق فازی مطرح است که ابزارهای مناسب‌تری در اختیار ما قرار می‌دهد که از مباحثی مانند تشکیک هم بتوان صحبت کرد.

اتفاقاً بحثی که امسال در همایش روز جهانی فلسفه که در تهران برگزار می‌شود خواهم داشت مقدار زیادی مرتبط با همین فضای بحث است و نشان خواهم داد که در ساحت جدید منطق؛ می‌توان از متافیزیک‌های شرقی که دایرمدار مقوله بسیار مهم تشکیک هستند دقیق‌تر، بهتر و عالی‌تر صحبت کرد.